

نگاهی به تلاشهای سیاسی سالار فاتح

سالار فاتح در سنین پیری

عمادالدین فیاضی

حرکتها و جنبشهای آن ایام، بویژه در شمال ایران، بررسی شده و به نقش موثر او در فتح تهران در زمان استبداد صغیر و پس از آن، اشاره می‌گردد در پایان با بهره‌گیری از اسناد موجود سازمان اسناد ملی ایران، که در نوع خود ویژه و تازه‌اند، به روشن شدن بخشهایی از زندگی و فعالیتهای سالار فاتح پرداخته می‌شود. گفتنی است منبع اصلی این نوشتار کتابی است که سالار خود نگاشته و یکی از وراثش آنرا گردآوری و به زیور طبع آراسته است.

اشاره: در صحنه‌های حساس و سرنوشت‌ساز تاریخی این مرز و بوم، گمنامانی بسیار نقشهای مهم ایفا نموده‌اند که هنوز برای مردم و برخی محققین ما ناآشنا و ناشناخته‌اند و به نسبت اثرگذاریشان بر حوادث تاریخی، بدانها کمتر پرداخته شده است. در این نوشتار سعی خواهد شد یکی از تاریخسازان دوران پرتلاطم مشروطیت معرفی شود. سرگذشت و زندگی سالار فاتح، از خلال

زندگی و تلاشهای سالار فاتح، پیش از استبداد صغیر

نام اصلی او، میرزا علی دیوسالار بود و در سال ۱۲۴۵ ه. ش در کجور مازندران متولد شد^(۱). پدرش میرزا قلی کجوری کالجی^(۲) و مادرش «گوهر» دختر حاجی میرزا عبدالرحیم نوری یاسلی، معروف به «حاجی وزیر» بود. پس از درگذشت مادرش مدتی نزد دایی خود میرزا محمدخان در قریه یاسل نور و سپس نزد جد مادری اش به تبریز رفت. در سال ۱۳۰۶ ه. ق از سوی دایی بزرگ خود، میرزا حسن خان احسن الملک به مباحثی خالصجات سلماس و بعد به سرپرستی ارامنه و نیابت حکومت چهارمق پردهاقت. چندی بعد به نیابت حکومت دهخوارقان، مامقان، کاوکان و اسکو پرداخت و در سال ۱۳۰۸ ه. ق میرزا علیخان از جانب حسنعلیخان امیرنظام گروسی پیشکار آذربایجان، مامور گرفتن محمد حسن قازجهانی دزد و یاغی معروف و سرکوبی دسته او شد. میرزا علی باعدهای، قازجهانی را محاصره کرد و پس از جنگ سختی او را کشته، همراهانش را اسیر و به تبریز برد و به درجه سرهنگی و حکومت دهخوارقان نایل گشت^(۳).

ظاهراً در همان سال (۱۳۰۸ ه. ق) سفری به مشهد رفته و از آنجا که طبع شعری داشته، در مدح حضرت ثامن الائمه اشعاری را با تخلص «نوبر» سروده است.

بعد از این مسافرت با برادرش میرزا احمد دوباره راهی تبریز شد، اما به علت سعایت اطرافیان عین الدوله، وی را دستگیر و زندانی کردند. پس از فرار و جنگ و گریز با نیروهای دولتی، در مقبره خوی بست نشسته، نامه‌هایی برای مقامات دولتی به تبریز و تهران فرستاد. آخرالامر با وساطت نصرت السلطنه، دایی مظفرالدین شاه و میرزا رضا صدیق‌الدوله، به مأموران امر گردید مزاحم آنان نشوند و از میرزا علیخان

خواستند نزد «امین الدوله» حاکم تبریز برود. پس از آن، به تهران آمد و در سال ۱۳۱۵ ه. ق، مأمور جمع‌آوری بقایای مالیاتی حسنعلیخان امیرنظام گروسی شد. سال ۱۳۱۷ ه. ق «محمد ولیخان نصرت‌السلطنه» حاکم گیلان بود و «میرزا علیخان» که درجه سرتیپی داشت، از قریه یاسل نور به رشت رفت و در اداره حکومتی گمارده شد.

پس از صدور فرمان مشروطیت، وی در سال ۱۳۲۵ ه. ق به ساری رفت. در آنجا با عده‌ای از آزادیخواهان و طرفداران مشروطه «انجمن و مدرسه حقیقت» را تشکیل داد^(۴). پس از اعلام مشروطه، گروهها و انقلابیون به سبب شور و شوق ناشی از فضای نسبتاً آزاد سیاسی، به فعالیتهای فکری و فرهنگی روی نمودند. در چارچوب «انجمن حقیقت» نیز تبلیغات مشروطه‌گری، به کار بستن مظاهر روشنفکری و ایجاد جایگاه تفریحی در ساری، فعالیتهایی انجام می‌شد. «انجمن» علاوه بر آموزش یکصد شاگرد از فرزندان نجبا، برای اطفال بی‌بضاعت نیز امکاناتی فراهم کرد. در توصیف «انجمن» سالار فاتح می‌گوید: «در سال ۱۳۲۵ ه. ق.

بیشتر خوانین نور، از محمد علی میرزا طرفداری می‌کردند؛ همچون «مظفر الممالک یوشی» - در استرآباد به استقبال شاه مخلوع شتافت - که به حکومت نور هم منصوب شد و برای نبرد با جنگجویان سالار فاتح به جمع‌آوری نیرو پرداخت. اما سالار فاتح با ترندها و پی‌ریزی نبردهای هوشیارانه، هواخواهان محمد علیشاه را از یوش تا ساری در هم شکست.

در ساری با جناب آقای سیدحسین یکی از دوستان بسیار صمیمی و مشروطه‌خواه خود و به کمک مشروطه‌خواهان ساری می‌خواهیم انجمنی به اسم حقیقت دایر کنیم، آقا سید حسین را برای ریاست انجمن در نظر گرفته‌ایم. این انجمن دارای هدفهای مخصوص است. بدو مکتب‌خانه‌ای به طرز جدید به اسم رئیس انجمن و در باغشاه ساری که یادگار شاهزادگان سابق ایرانی است تأسیس خواهد شد.

عمارت باغشاه چون برای مکتب‌خانه صلاحیت دارد به واسطه خرابه بودن تعمیر خواهد گردید باغ طرف شمال عمارت را اعضای انجمن تقسیم کرده به سلیقه خود گل‌کاری و سبزی‌کاری خواهند نمود، نیمکت‌های ممتاز از چوب چنار همین باغ، پهلوی چراغهای خیابان و پهلوی گلکاری برای استراحت خواهند گذاشت عصر بچه‌های مکتب‌خانه‌ها در این خیابان مشق نظامی خواهند نمود و غروب‌ها تا نیم ساعت از شب گذشته اشخاص باسواد آنجا به روزنامه خواندن خواهند پرداخت. شب تا دو ساعت عابرین و تفریح‌کنندگان در این محل مشغول چای خوردن و قلیان کشیدن خواهند شد. با آن حرارتی که اعضای انجمن داشتند در اندک زمانی در این باغ کارها به خوبی پرداخته شد چون آغاز بهار و موقع کاشتن و ساختن بود خیابان‌بندی و گلکاری و چراغ و نیمکت‌گذاری و کردبندی و ساخت قهوه‌خانه و چلوکبابی و تعمیر عمارت بعد از یک ماه بکلی پایان یافت. قریب یکصد شاگرد از نجبا و شاهزادگان و اطفال یتیم که مجانی پذیرفته می‌شدند مشغول خواندن فارسی و فرانسه و حساب و جغرافی و عربی شدند. عصرها به موجب پروگرام در خیابان باغ و سبزه میدان با حضور تماشاچیان مشق نظامی به عمل می‌آمد. این باغ از حیث بنا و زیبایی و طراوت و درختان، مرکبات و عطر گل

مخالف «انجمن حقیقت» نمودند، اعضای آن رو به کاهش نهاد. پس از بمباران و انفصال مجلس، با وجود پافشاری و کوشش سالار فاتح، مشروطه خواهان بکلی در ساری متفرق شدند و مخالفان انجمن به آنجا ریختند و آنرا کاملاً غارت کردند و اطفال را به ضرب چوب و سیلی روانه منازل پدرهایشان نمودند از معلمین هر کس توانست به سمتی فرار کرد، تابلوی مدرسه را با آیات قرآن که روی آن نقش شده بود در سبزه میدان سوختند خیابان و گلکاری را خراب و چراغها را شکسته خواستند یکمرتبه به مشروطه خواهان حمله ور شوند در این گیرودار سالار نقل می کند «من حمله را از خود و مشروطه خواهان دفع کردم فوراً همگی در یکجا جمع آمده قرار بر آن دادیم که تا کرانه ای برای این کار پیدا نشود روز و شب همدیگر را ترک نکنیم این اتحاد و در یکجا بودن ما در جلوی دشمن سدی محکم شد که چند روزی در سایه آن توانستیم ایمن بمانیم، قرار دادیم هر روز با اسلحه در منزل یکی از اعضای رئیس باشیم ... سرزنش و نکوهش و اخبار هولناک هر چه به ما می رسید همه را در سایه اتحاد و عزم راسخ با خونسردی تلقی کرده و هم و غم آن را از خود دور می ساختیم و به زور بازوی خود مغرور بوده، هر وقت با استبدادیان طرف می شدیم به سطوت و صلابت تمام آنها را از خود می راندیم» (۶).

سرانجام استبداد محمد علیشاهی رخدادهایی را در تهران پدید آورد، و از سویی با تعطیلی مجلس و آغاز مبارزه مشروطه خواهان علیه مستبدان، اعضای «انجمن حقیقت» نیز هر کدام به سویی رفتند. سالار فاتح هم زن و فرزندان خود را در ساری رها کرده و در کسوت فرماندهی از فرماندهان مشروطه، به دعوت «کمیته ستار» (۷)، به همراه «سپهدار تنکابنی» به رشت عزیمت کرد.



سالار فاتح در دوره ریاست نظمی

مظالم شاه مستبد و عمالش لایوت آزادی را به مذاق اهالی چشانیده آزادی خواهان را خشنود و مسرور می ساخت (۵). البته این شادمانی که «سالار فاتح» از آن سخن می راند نه تنها دیر نپایید بلکه بکلی برچیده شد در شهر ساری، در برابر «انجمن حقیقت»، انجمن دیگری از مخالفان مشروطه و خواهندگان استبداد محمد علیشاهی قد برافراشت. آنان گروهی از روحانیون و شاهزادگان بودند که تمام مشروطه خواهان را بهائی و بابی و بساط مشروطیت را بساط فکر و زندقه معرفی می کردند. به هر روی، با تکفیرهایی که افراد

سروستان زیبا و نرگس های شهلا و پرپر و تک برگ کم مانند بود این اسباب استراحت و آزادی که برای این باغ متزوی متروک آماده کرده بودیم و پرده های سینما تلگراف که نمایش می دادند و سازهای مختلف که نواخته می شد. زنها از طبقات مختلف دسته دسته از خیابان گلکاریها عبور می کردند و با اختیار خود چای و نهار می خوردند، مردان که روزنامه جبل المتین و صور اسرافیل و مساوات که آن زمان بهترین جریده های با حرارت و فصیح بشمار می رفتند به آواز بلند می خواندند همه پس از برداشته شدن

نقش سالار فاتح در دوران استبداد صغیر و فتح تهران

شهر رشت در آن هنگام یکی از مراکز حساس ایران بود. چه بر اثر نزدیکی به اروپا و ارتباط بیشتر با فرهنگ جهان؛ مردم آن روحی باز و فکری بلند و آشنا به امور جهان داشتند. به همین جهت هم محمد علیشاه «آقا بالاخان سردار افخم» خادم مخلص و صدیق دستگاه استبداد را، برای حکمرانی به گیلان کسب کرد و او نیز به استبداد تمام بر آن خطه حکومت می‌کرد^(۸). در عاشورای ۱۳۲۷ ه. ق. و در آستانه ورود «سالار فاتح» و «سپهدار تنکابنی» به رشت، معز السلطان^(۹) و سایر مجاهدان «آقا بالاخان» حاکم خودکامه رشت را کشته و شهر را متصرف شدند. از آن پس «سالار فاتح» و «یفرم خان ارمنی» به همراه نیروهای سپهدار تنکابنی جنگهای زیادی برای درهم شکستن استبدادیان تا فتح تهران آغاز می‌کنند. در نخستین جنگ، معروف به «یوز باشی چای»، یفرم خان و سالار فاتح، پسر «غیاث نظام قوتی (از خوانین منطقه) را، - که بر ضد مشروطه در تدارک جنگ بود - شکست دادند.

در جنگ «نیکویه» (قویه‌ای در یک فرسخی راه شوسه همدان) نیز پیروز شدند که سپهدار تنکابنی از آنان تقدیر کرد. چنانکه سالار خود می‌گوید:

«فتح نکسی (نیکویه) را در پساچنار بمعز السلطان و رشت مژده دادیم و کمیسون جنگ و سپهدار به یفرم و من تبریک شایان گفتند و هر دو ما را برشادت ستودند.»

پس از این واقعه قزوین فتح گردید. در اینجا نیز سالار فاتح با یفرم خان پیروزی چشمگیری نصیب مشروطه خواهان کردند. از دیگر سو و در همین هنگام خیر سقوط قم و نزدیک آمدن مجاهدان بختیاری، در عزم و همت ملیون شمال (مستقر در قزوین)

اثربخش و دلگرم کننده بود. سپهدار تنکابنی که تاکنون در قزوین مشغول مذاکره با تهران بود، تصمیم گرفت به سوی پایتخت روانه شود. در یادداشت‌های سپهدار تنکابنی آمده است «یفرم خان و میرزا علی خان [دیوسالار - سالار فاتح] از حصارک به کرج می‌روند و قوای مختصر قزاق دولتی را در کرج بودند منهنم می‌کنند و کرج را متصرف می‌شوند^(۱۰)».

وقایع لحظه به لحظه فتح تهران را «میرزا علیخان سرتیپ» در کتابش آورده و از نخستین اقداماتش در تهران، برای تدارک جنگ بزرگ می‌گوید «سردار اسعد و سپهدار امر کردند که مجاهدین با بیرق سفید حرکت کنند. جمعی پیراهن خود را از تن بیرون کرده روی پرچم انداختند و برخی هم روی تفنگ و از دروازه بهجت‌آباد، وارد شهر شدیم صبح روز سه‌شنبه ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. قزاولان دروازه فرار کردند ما یکسره خود را به در بهارستان رسانیده سپهدار و سردار اسعد را داخل بهارستان کرده هزار بار بخدای منتقم را شکر و ثنا گفتیم»

از این پس سالار فاتح و یفرم خان

ارمنی، در جا یجای، شهر تهران سنگر بستند. یفرم برای محاصره قزاقخانه، در خیابان استامبول و میرزا علیخان جهت حفاظت از مجلس، در شرق آن مستقر شده و به سایر نقاط مهم شهر نیز جنگاورانی فرستادند. سرانجام در طی دو روز نبرد خونین بین قوای استبداد و آزادیخواهان پیروزی از آن مشروطه خواهان شد.

محمد علیشاه که دوره دو سال و چند ماه سلطنتش به قیمت خون هزارها نفر از افراد مملکت و برگزیده‌ترین نوابغ کشور و ویرانی وطن و اشغال قسمتی از مملکت به دست اجانب تمام شد ... با پستی تمام به سفارت دولتی که دشمن سرسخت ایران بود پناه برد^(۱۱).

صبح روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. کمیسون عالی تشکیل یافت و نمایندگان احضار شدند و سپهدار ملقب به سپهسالار گردید و سردار مخفم و سردار اسعد آشتی کردند. مقاله‌نامه‌ای با شاه و سفارتین تنظیم شد. شاه از سلطنت خلع و پسرش سلطان احمد میرزابه شاهی رسید و عضدالملک به نیابت سلطنت برقرار گردید و میرزا علیخان دیوسالار به پاس خدماتش در فتح تهران لقب سالار فاتح گرفت^(۱۲).

پس از فتح تهران یفرم خان ارمنی که جزو مجاهدین گیلان بود رئیس نظمی شد و سالار فاتح به معاونت نظمی برگزیده شد^(۱۳).

تلاش در جهت تحکیم پایه‌های دولت مشروطه

پس از پیروزیهای یاد شده، سالار فاتح در تحکیم پایه‌های دولت نوپای مشروطه بسیار تلاش کرده در دوره کابینه سپهسالار، دهم ربیع الاول ۱۳۲۹ ه. ق. خیر حمله محمد علیشاه از شمال، سالارالدوله برادر شاه از غرب، سردار ارشد از راه سمنان و دامغان و امیر مکرم لاریجانی بنا سواران

میرزا کوچکخان و سالار فاتح که در انقلاب مشروطه نقش برجسته‌ای داشتند، به کناری نهاده شدند. اینان سرخورده هر کدام بسوی موطن خود می‌رفتند، تا از آنجا بلکه دوباره با جنگاوران خود، دست مستبدان را از حکومت مشروطه، کوتاه نمایند.

برمی‌گشتند و گرفتار می‌شدند بالاخره با همین نقشه به علی‌آباد (شاهی) (۱۵) رفته سنگر سرکلایه کلا را می‌گرفتیم و اردوی محمد علی میرزا در محاصره می‌افتاد. دیدن این نقشه به طوری یفرم را خوشحال ساخت که گفتی محمد علی را در دست ما اسیر می‌دید، فوراً دوستان سوار مرکب از قزوینی و ارمی و ولایتی برای همراهی من حاضر کرد. هزار تومان هم برای تدارک حرکت شخص من نقداً پرداخت. نایب السلطنه خواهش کرد که همان روز حرکت کنم» (۱۶).

بیشتر خوانین نور، از محمد علی میرزا طرفداری می‌کردند؛ همچون «مظفر الممالک یوشی» - در استرآباد به استقبال شاه مخلوع شتافت - که به حکومت نور هم منصوب شد و برای نبرد با جنگجویان سالار فاتح به جمع‌آوری نیرو پرداخت. اما سالار فاتح با ترفندها و پی‌ریزی نبردهای هوشیارانه، هواخواهان محمد علی‌شاه را از یوش تا ساری درهم شکست. همچنین به یاری قوای یفرم و سردار محی‌رشتی واردوی برق، کار بدانجا رسید که شاه مخلوع با کشتی راه فرار در پیش گرفته و به ترکمن صحراگریخت.

گذشته از موارد یاد شده، در آن ایام که ایالت شاهسون، امنیت آذربایجان و حکومت مشروطه را سخت تهدید می‌کردند، باز هم «سالار فاتح» در دفع شرارت‌های آن دیار کوشید.

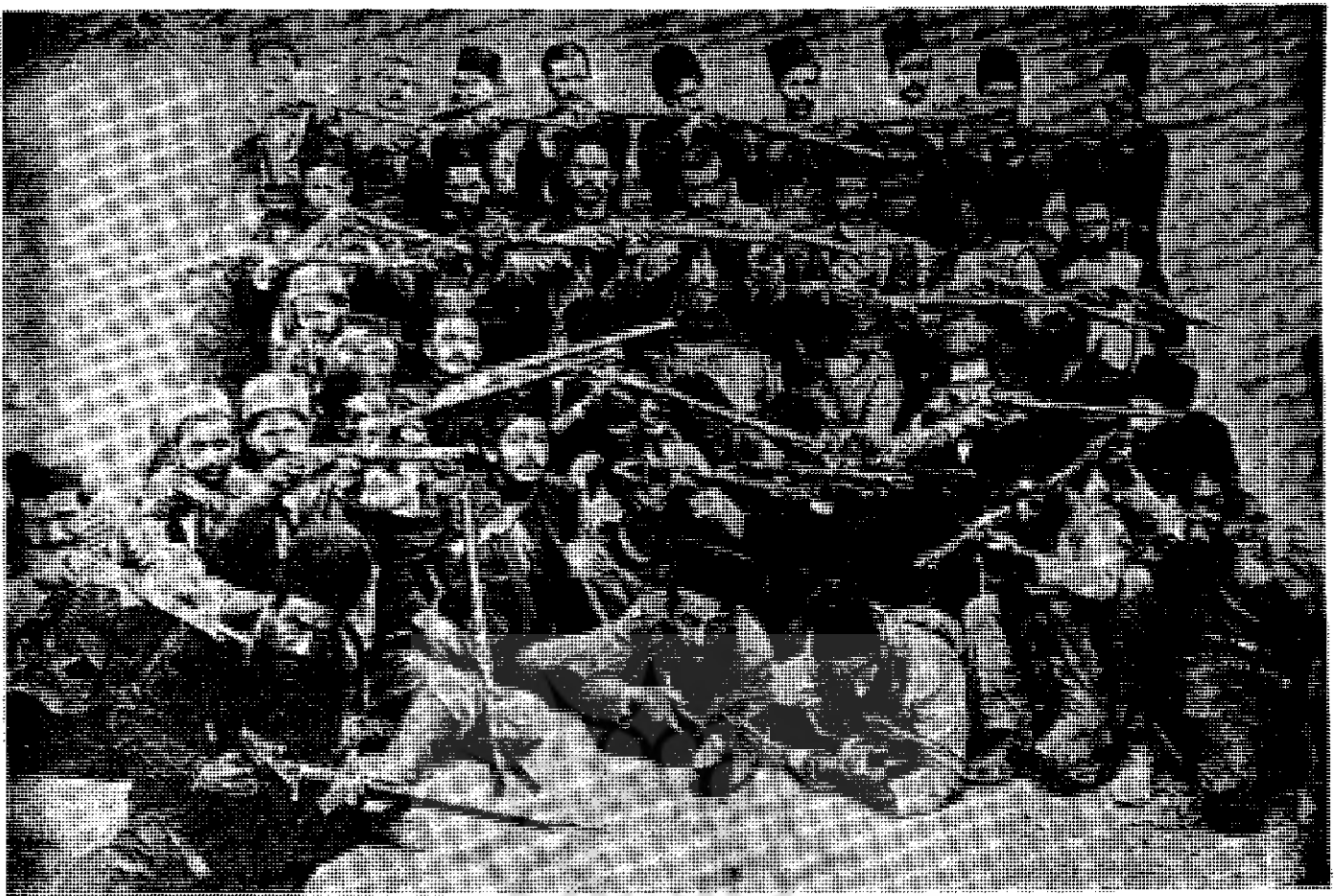
روزنامه «ایران نو» در آن تاریخ نوشت: «همه ساله هنگام کوچیدن ایلات شاهسون به قشلاق مغان به هرزگی و شرارت می‌پرداختند، امسال نیز [یعنی سال ۱۳۲۷ هـ. ق.] همان عادت مستمره را دارند. چون طوایف قوجه بیکلو و آلارلو و پولادلو به عادت دیرینه خودشان به غارت و دزدی اموال اهالی صلحجو دست تعدی دراز کرده امنیت و آسایش رارخته‌دار نمودند حضرت



یفرم‌خان

بود که جماعتی از نوری‌ها که تفنگهای دولتی در دست داشتند و خود را طرفدار سلطنت مستبده می‌دانستند اسلحه خود را تسلیم کرده بی‌طرف می‌ماندند و خواجه‌وند‌ها که بر سر سنگرهای شاه مخلوع بودند تا می‌شنیدند که اردو وارد کجور شده برای حفظ خانه و لانه خود مجبور بودند که دست از همراهی شاه کشیده بطرف ما بیایند و ما مطالبه تفنگ دولتی را از آنها می‌کردیم اگر می‌دادند چه بهتر و اگر نمی‌دادند جنگ کرده شکست می‌خوردند و چهار صد نفر از قشون شاه کم می‌شد آنوقت سنگرداران امامزاده هاشم هنگام ورود ما به آمل بهمین ترتیب از سنگرها برای حفظ خانه خود به آمل

خواجه‌وند عبدالملکی از راه هراز، به تهران رسید این فوجهای عظیم همه به قصد برانداختن نظام نوپا و بازگرداندن سلطنت محمد علی‌شاه کمر بسته بودند. سالار فاتح برای سرکوب شورش طرحی اساسی درانداخت. او در این باره می‌نویسد «نقشه این بود که با سیصد هزار سوار از نزدیکترین راه یعنی از راه نور و کجور به صلاح‌الدین کلا واقع در کنار دریا رفته و از آنجا به خط مستقیم کنار دریا را پیموده خود را از راه آمل و بار فروش (بابل) (۱۴) به علی‌آباد رسانده مواضع پشت قشون محمد علی میرزا را از طرف دریا متصرف شوم آنوقت شاه مخلوع در میان دو قشون ملی شکست خورده کشته یا دستگیر می‌شد. منافع عبور از این راه این



عده‌ای از مجاهدان اردوی برق (سالار فاتح با علامت x مشخص شده است)

شدن یفرم‌خان، سالار فاتح معاونت نظمی را داشته و از آن پس، مدتی کوتاه ریاست نظمی به عهده‌اش بود. سرانجام از مقام خود برکنار و به موطن خویش مازندران بازگشت.

کناره‌گیری از کار دولتی و سرآغاز مبارزه‌ای دیگر

سرخوردگی و برکناری سالار فاتح ریشه در مسایل و جریانهایی داشت که پس از انقلاب مشروطه نمودار شد. «عین‌الدوله» و دیگرانی که از دیرباز بر ضد آزادیخواهی و مشروطه می‌کوشیدند، ناگاه بعد از پیروزی مشروطه‌خواهان به صدارت و مقامات عالی رسیدند. این عملکردها، خواه ناخواه

بسراب وارد شدند ... جناب معز السلطان و میزرا علیخان سرتیپ [سالار فاتح] و سایر روسای مجاهدین با مهمات جنگ و توپخانه از راه گیلان روانه شدند که از رشت و گرگانرود و آستارا نیز استمداد کلی علاوه خواهد شد. و سیصد نفر بختیاری و صد نفر قزاق و دویست نفر مجاهد با دو توپ «ماگسیم» و دو توپ «شیندرکوهی» در تحت ریاست «مسیو یفرم» از راه زنجان عازم می‌شوند. این سرداران نام‌دار و جنگ‌آوران شیروازن و قهرمانان آزادی و آزمودگان میدان جنگ به مجرد ورود کنار اردبیل را بسامان خواهند آورد».^(۱۷)

در این درگیری نیز سالار و سایر مشروطه‌خواهان پیروز شدند. تا زمان کشته

ستارخان سردار ملی و حاکم اردبیل به جلوگیری اشرار اقدام نمودند و این اقدام قانونی حکومت مشروطه خلاف انتظار غارتگران وحشی افتاده است ... حال کنونی متمرذین اردبیل حکومت مشروطه را وامی دارد به اینکه یکباره امنیت و آسایش آن سامان را آماده داشته و گوشمال سختی به اشرار بدهد و بفهماند آن قوه که اساس چندین ساله استبداد را فرود آورد و زیر و رو کرد البته با کمال آسانی می‌تواند از عهده قلدرها و دزدهای بی‌سر و پا برآید. بدین ملاحظه حضرت باقرخان سالار ملی با دو فرج سرباز و عده زیادی سواره داوطلب و رشیدالملک هم با یک اردوی تکمیلی مرکب از قزاق و شاهسون و اینان از تبریز

باعث برکناری و گوشه‌گیری انقلابیون و آزادیخواهان گردید. میرزا کوچک‌خان و سالار فاتح که در انقلاب مشروطه نقش برجسته‌ای داشتند، به کناری نهاده شدند. اینان سرخورده هر کدام بسوی موطن خود می‌رفتند، تا از آنجا بلکه دوباره با جنگاوران خود، دست مستبدان را از حکومت مشروطه، کوتاه نمایند. دربارهٔ روابط میرزا کوچک‌خان و سالار فاتح، گفتنی است که هر دو مشروطه‌خواهانی بنام بودند و باهم رسماً و علناً از طهران به جانب شمال [جهت اعتراض و تدارک قیام] رفتند^(۱۸). لیکن بنابه دلایلی، برای مبارزه با حکومت مرکزی متحد نشدند. سالار آمادگی و مناسب بودن مناطق و جنگلهای انبوه مازندران را برای سرعت کار و تهیه مقدمات جنگ در نظر داشت چراکه خود اهل کجور و آشنا به مواضع طبیعی منطقه بود و باور داشت که در آنجا پیروانی بیشمار، بدانها می‌پیوندند و از طرفی تهیه وسایل و ابزار چون: پول، اسلحه، خواربار و پوشاک آسانتر و کم‌دردتر است. اما جدایی «میرزا» از «دیوسالار» و ادامهٔ سفر انفرادیش به لاهیجان و دیدار با دکتر حشمت - که در آنجا طبابت می‌کرد - نشانگر آن بود که با دیوسالار در این باره همراهی نبوده و جمع شدن عناصر ملی را در گیتلان، بهتر می‌دانست.

گذشته از آن گفتنی است که میرزا دارای تعبد دینی بسیاری بود، اهل هیچگونه مشروبات الکلی نبود، دخانیات مصرف نمی‌نمود و به تریاک و مشتقاتش، که در آن عهد عشاق فراوان داشت، لب نمی‌زد^(۱۹). میرزا، اصولاً یک ایرانی ایده‌آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود. هیچگاه واجباتش ترک نمی‌شد و از نماز و روزه قصور نمی‌کرد. در بین دو نماز آیات «و من يتوكل على الله فهو حسبه» و «قل اللهم مالك الملك» و «ولا تحسبن الذين قتلوا في

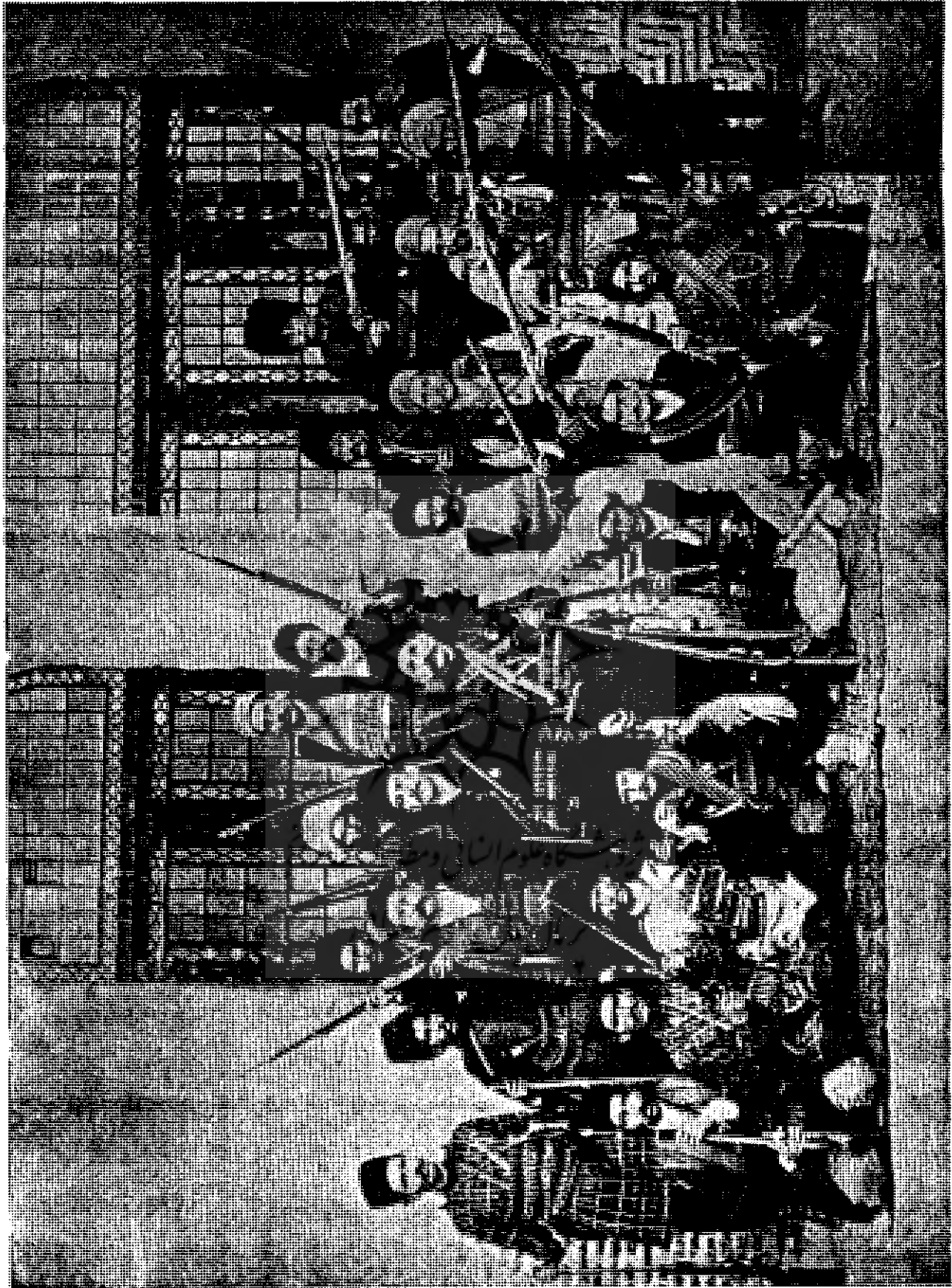
سبيل الله» را زمزمه می‌کرد^(۲۰). در حالیکه سالار فاتح، هر چند که آزادیخواه و مشروطه‌طلب بود، اما تعبد دینی چندانی نداشت. چنانکه خود در یادداشت‌های تاریخی اشاره دارد، مشروبات الکلی مصرف می‌نمود. بنابراین، با وجود اختلاف نظرها، اتحادی بین آنان قرار نگرفت. البته، ملاقات‌هایی بین آن دو صورت گرفت. از جمله، زمانی که امیر اسعد پسر سپهسالار اعظم، از جانب پدر، مأمور سرکوبی سالار فاتح بود. سالار پس از آنکه او را شکست داد، تا تنکابن پیش رفت و ارتباط خود را با قوای جنگل برقرار ساخت و جریان امر را تلگرافی برای اطلاع میرزا کوچک‌خان به جنگل فرستاد. سالار فاتح برای مذاکره با جنگلی‌ها از راه دریا به لاهیجان و از آنجا به رشت رفت. در رشت استقبال شایانی از او نمودند. سپس در فومن کمیسیونی از سالار فاتح و میرزا کوچک‌خان و سران مجاهدین تشکیل شد. در نتیجه هیئتی مرکب از میرزا کوچک‌خان، سالار فاتح، حاج احمد کسمائی، حاجی سید محمود، حاجی شیخ محمدحسین، رضا خواجه نوری (معزالسلطنه) و دکتر حشمت برای بحث دربارهٔ سیاست جنگلیان و اخذ تصمیمات مقتضی انتخاب شدند، میرزا یحیی خان دیوسالار نیز در این جمع بود ولی در مذاکره شرکت نداشت.

سالار فاتح پیشنهاد کرد حال که مازندران و گیلان با اختیار آنان درآمده است، بتهران حرکت کنند، حاجی احمد کسمائی مخالفت کرد و میرزا کوچک‌خان هم از نظر او پیروی نموده گفت: اول تشکیلات خود را درست کنیم بعد تهران را بگیریم، سالار فاتح پاسخ داد: اکنون جنگ دول بزرگ، شمال و جنوب را مشغول کرده، مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملک با ملئون همراه هستند، قوای ژاندارمی هم با اتحاد اسلام همراهی می‌کنند، در تهران هم

مخالف موثری نیست و گرفتن پایتخت آسان انجام می‌شود. اما همینکه جنگ تمام شود مرکزی‌ها خود را به دولت بسته و او و میرزا کوچک‌خان و سران مجاهدین را از بین خواهند برد و به آنها پیشنهاد کرد که تفنگ‌ها را برداشته، بسوی تهران حرکت کنند. میرزا کوچک‌خان و کسمائی عذرهای غیرموجه آورده با او مخالفت کردند و وقتی خواستند از پله‌ها پایین بیایند، سالار بمیرزا یحیی خان گفت: «حاجی احمد برای چرچر خود میرزا کوچک‌خان را آلت کرده است»^(۲۱).

فرجام کار

پس از وقایع یاد شده، فصلی جدید، در زندگی سالار فاتح آغاز شد. دستگاه حکومتی او را با فشار و به اتهام گوناگون دستگیر و زندانی کرد دورهٔ دوم رئیس الوزرائی و ثوق‌الدوله، در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ ه.ق، دولت قوایی برای قلع و قمع مجاهدان جنگل، از راه قزوین و منجیل گسیل کرد، عده‌ای هم به سوی «کجور»، جهت سرکوب آزادیخواهان آن دیار، روان شدند. در این زمان، سالار فاتح به تهران آمده، متعهدش کردند که بی‌اجازهٔ دولت به «کجور» بازنگردد. در کودتای سال ۱۲۹۹ ش. نیز سالار فاتح مدتی زندانی بود. پس از خودکشی سپهسالار، املاکش می‌بایست به جای قرضهای وی به نفع بانک ایران ضبط می‌شد، و این در واقع، مقدمه‌ای برای فروش اجباری املاک «کجور» بود. در همین ایام سالار فاتح، جهت سرکشی املاک به کجور رفته که چراغعلی خان امیراکرم مازندرانی، او را در ساری زندانی کرد. به هر روی، حاکم مازندران از او باج‌خواهی کرد، اما سالار فاتح مقاومت کرده، پس از مدتی آزاد شد. کوتاه سخن به هنگام زمامداری پهلوی، بیش از پنج بار در بند شد و آخر بار هم به ده



میرزا علی خان سرتیپ (تفر وسط) و عده‌ای از مجاهدین

سال حبس محکوم گردید.

سال ۱۳۱۵ ش. سالار فاتح را به قریه «خاچین» در شش فرسنگی زنجان، تبعید کردند. پس از رخداد‌های شهریور ۱۳۲۰ ش؛ وی از خاچین به تهران آمد و بقیه عمرش را زمانی در تهران و گاه در زنجان به کشاورزی گذارند، تا اینکه در ۲۳ آبانماه ۱۳۲۶ ش، در سن ۸۶ سالگی درگذشت (۲۲). «فروزش» مدیر «روزنامه نجات ایران» درباره سالار فاتح و تلاشهایش در انقلاب مشروطه و پس از آن می‌نویسد: «سالار فاتح با همه خدمات که به آزادی و مشروطیت کرد فقط در مدت کمی کارهای اداری و دولتی را قبول کرد تا وقتی که لازم بود، از انقلاب و مشروطیت حمایت شود به ریاست شهربانی منصوب بود و چندی نیز فرمانداری داشت. پس از آن از خدمات دولتی گناره گرفت...» (۲۳)

بررسی اسناد

اسنادی که در سازمان اسناد ملی ایران، درباره سالار فاتح موجود است، دارای موضوعاتی مشابه است که با مطالب و زمینه‌های کتابها و روزنامه‌های دوران مشروطیت، کاملاً متفاوت و متضاد می‌باشد. مطالعه اسناد فوق، روشن می‌کند که در منطقه «کجور»، تعدادی مدعی و شاکی داشته است. در سند شماره ۲ خلاصه عریضه‌ای از علما و اهالی به وزارت داخله، چنین نگاشته شده: «از مظالم و تعدیات سالار فاتح و کریم و نبی‌نامان خواجه‌وند در باب قتل شیخ محمد تقی شریعتمداری و تیرباران کردن رعایا و نهب سیصد هزار اموال اهالی و هتک احترام محترمین و تصرف املاک متصرفی و موروثی چاکران کراراً به مقام هیئت دولت علیه تظلم کرده و حال از طرف اولیای دولت در رفع تعدیات و احقاق حق اهالی بذل توجهی نشده و...» (۲۴)

سالار فاتح در پاسخ به این شکایات، جوابیه‌هایی داده است که خوشبختانه اسناد

آن در سازمان موجود می‌باشد. اسناد مربوط شاید از دودیدگاه قابل بحث و بررسی باشد. چنانچه پیشتر نیز اشاره شد یکی مسئله حذف و کناره‌گیری انقلابیونی بود که نقشی بسیار فعال در مشروطه داشته‌اند. چرا که پس از استبداد صغیر تغییرات بنیادین رخ نداد و مسلماً اهداف و آرزوهای آزادیخواهان، چنانچه انتظار داشتند، به وقوع نپیوست. در همه شهرها، آرام آرام مستبدان دوباره جان می‌گرفتند. سالار فاتح، در یادداشت‌های تاریخی خود به مسایل پس از دوران استبداد صغیر به خوبی اشاره می‌کند و می‌نویسد «ایران چون سیماب می‌لرزید مستبدان به خرابی عقاید عوام نسبت با آزادیخواهان می‌کوشیدند و اسنادها با آزادیخواهان می‌دادند که ذکرش مایه شرمساری است. باری، در این موقع یفرم و سردار بهادر از جنگ ابهر مراجعت کرده به تهران آمدند. عضدالملک نایب‌السلطنه فوت کرد (۱۷ رمضان ۱۳۲۸ ه.ق) و ناصرالملک که در آن وقت در فرنگستان بود به نیابت سلطنت انتخاب شده از راه رشت وارد تهران شد. یفرم به من نوشت: خواهش می‌کنم به تهران بیایید ارتجاع کار خود را کرده است. عین الدوله را که به مسند وزارت نشسته، آقایان و کلا تطهیر کرده‌اند. ما آزادیخواهان چگونه می‌توانیم به یک وزیر مستبد خدمت کنیم. خلاصه هر چه رشته بودیم پنبه شده است مانند شما در ملایر در این موقع خطرناک است. وقتی دیدم عین الدوله وزیر شده است (۲۵ سوال ۱۳۲۸ ه.ق) سرم گیج رفت. بخود گفتم: خداوندا! ما چه ملت بدبختی هستیم؟ آیا تمام زحمات ما برای این بود که دوباره عین‌الدوله و فرمانفرما زمام امور ملت را در دست گرفته بما آزادیخواهان نیشخند بزنند.» (۲۵)

بنابراین، با توجه به مطالب فوق، می‌توان نتیجه گرفت آزادیخواهان همچون سالار فاتح و میرزا کوچک‌خان و... با روی

کار آمدن دوباره چهره‌های مستبد و عناصر زورگویی حاکم تحت فشار قرار گرفته باشند. این مسئله در لابلای اسناد نیز بخوبی مشهود است. چنانچه از سند شماره ۵ برمی‌آید؛ وزارت داخله سالار فاتح و میرزا کوچک‌خان را به صراحت، تجاوزگر به جان، مال و ناموس مردم متهم می‌کند. در حالیکه به گواهی تاریخنویسان و صاحب‌نظران تاریخ معاصر ایران، صداقت و نیات پاک میرزا کوچک‌خان، امروز بر همه آشکار و روشن، و نیاز به شرح ندارد و بدنام نمودن آزادیخواهان چون او به عنوان متجاوز به جان و... امری غیرواقعی است.

اما دیدگاه دیگری در بررسی و تحلیل اسناد فوق اینست که؛ معمولاً در دوران هرج و مرج و بی‌ثباتی، گاه صاحبان نفوذ و قدرت (بویژه افراد تحت امر آنها) از اوضاع آشفته استفاده کرده و دست به غارت و چپاول می‌زنند که نشئت گرفته از ناآگاهی و جهل آنان نسبت به مسایل می‌باشد. چنانچه در مشروطه می‌بینیم؛ گاهی عملکرد بعضی از دسته‌های مشروطه‌خواه، مشابه و چه بسا در پاره‌ای موارد بدتر از مستبدان است. برای نمونه، می‌توان به ماجرای غارت و کشتار، در یکی از روستاها که در خاطرات سالار فاتح آمده اشاره نمود: «مجاهدین پس از فتح نکى یا نیکویه به احدی ابقا نمی‌کنند هر کس به دستشان می‌رسد کارش را با گلوله می‌سازند. هر چه آنها را از کشتار منع می‌کنم ابداً به خرج نمی‌رود و در واقع محشری بود عده مقتولین و زخم‌دار به یکصد و هشت نفر می‌رسید ولی از طرف ما فقط سه اسب تلف شده بود و گلوله‌ای پهلوی ران یفرم را سوزانده بود.» (۲۶)

بنابراین ممکن است بعضی از این گونه اسناد، از واقع و ماجرا نگاشته شده و محلی از وقوع یافته باشند. اما در هر صورت قضاوت بیشتر با صاحب‌نظران و خوانندگان گرامی است.

نام آنست
 حضرت پیر کوشا و سیرت اولیای
 خاندان پاک و پارسا

چون بر کسی که در اینست ز یاد او نماند
 ویرجیت و تقال و استعجاب و غیرت
 ظهور نماید و در سینه تقال نمود
 و در پیشانی او نورانی



در لب زان که در عهد اسلام
 بیست و سه سال سر آمد
 که در آن روزی که در آن روز
 که در آن روزی که در آن روز



مکرم و درین خیران که در آن روز
 که در آن روزی که در آن روز
 که در آن روزی که در آن روز

در روزهای خیران که در آن روز
 که در آن روزی که در آن روز
 که در آن روزی که در آن روز



تا بدو ای هاستی برای یافتن
 که در آن روزی که در آن روز
 که در آن روزی که در آن روز



کتابخانه عمومی شهید بهشتی
 تهران - ۱۳۳۷

صلوات الله
 عوفیه بنفصار حمد و غیر ذلک بر خوابه از کور نشین
 شکر بر تهنیت سادگان که وجه بیخانی و ششم بطرف
 که در دست راست بر زور از قدرت بنفس و دست راست
 کور تمام در آنه آنها را غارت و در کسی ساطع نموده
 و این حضرت با اینها که در کتب و جملها هست که
 زینکوز تا در آن
 و مال با کس آگاه
 بود که در آنرا
 سند
 ضمیمه



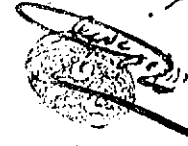
در کتابخانه

دردستان



۱۲۹۶
 ۲۴
 ۱۳۳۵
 ۲۲
 ۱
 ۵
 درقه

تصدی حضور بکرت نم
 باین از تصدیم بر اسم خودت
 و جاری فاطمه برک را تصدیج می ده در روزنامه خبره
 کتب ایران که فرقه دین و آهنگم به این فردی زده
 و بهت زلف و زاری چنین سانه فردی را فرقه فرزند است
 جواب آنها را کف رفع اتهام و رسوم نمودن در دست حقوق
 در وقت همیشه برض حضور برک بریزد تا فاطمه برک بخشد
 و برقی شیخ زید جارت فرزند او به زلف کمالی است در روزنامه خبره



۱۳۱۱

۲۲ پند ۱۳۲۵

قد ایمنی زارت مسموم است

اصطفا مکران است

«علمی نه بدین تحقیق برین سخن ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

مقصود طبع فطری را که از آفرینش در هر نفسی است که از او آید

بسیار آبی در هر کسک کسک نیست بر پای فیه من قرآن برین در آید

که سینه من بشهرت این ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

در هر سینه من نه بی بزرگی تر از است لاکنه ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

که سینه من بشهرت این ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

در آید که گوییم میگویم ای آفرینش همه ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

موفقی له و بدایع مکتوبی را در آن فزونی بر این است که تصویر من در آن

بسی از علم آید من بکبر در معرفت خویش در هر کسک کسک ادراید

بگذار است آنگاه رسد که گوییم ای آفرینش همه ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

بگو فیض حکمت ز تیر تیر آبی صبح نیز ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

باینه و تقاطع که آفرید که معرفت من است بر این است که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

بگذار ای آفرینش را بر این برین ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

قدرت نفس کشیدن ز غیر از کدر فزونی ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

کوفه بسندت درین صبح من فن ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

گویی در (کشید ادراید و با غرض ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

کوبان فزون بی ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

من تحقیق و مکتوبی را در آن ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

و که در سینه من صبح کرده بسید آری که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

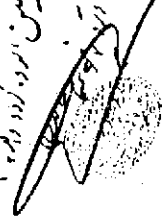
ای افرینش صبح نیز فزونی ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

علمی بسید است مکتوبی را در آن ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

مکتوبی را در آن ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

در صفت زنی را بستند مکتوبی را در آن ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه

بگو مکتوبی را در آن ادراید که نیز شکر خود از معرفت برین بیگانه





۷۵۵۹ / ۲۱۹۱

کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۳۳۸

۱۳۳۸

کتابخانه

از کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۳۳۸

۱۳۳۸

بنام نامی اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایون شاهنشاهی سلطان احمدشاه قاجار خلد الله ملکه و سلطنه

دلیرانه مشارالیه به عطای لقب سالار فاتح
مراعات و از شمول این حق‌گذاری و
عواطف ملیه بین‌الاقربان قرین مباحثات گریده
تا زایدأ علی‌ما سبق با اجرای وظایف
وطن‌پرستی و فداکاری مسارعت ورزد مقرر
آنکه روسای غازیان مشارالیه را دارای این
لقب دانسته رعایت احترامات فایقه را در
مقام حق‌گذاری از ایشان مرعی دارند (۳۰)
[یک کمله ناخوانا] ثیل ۱۳۲۷.

[حاشیه] در کمیسیون فوق العاده تصویب
شد و به امضای حضرت اشرف اقدس آقای
نایب السلطنه دامت شوکت خواهد رسید.
فی شهر رجب ۱۳۲۷.

علیرضای قاجار
نایب السلطنه (مهر)

چون هر کس که در انتهاضات ملیه و
اقدامات قومیه حیات ملت و استقلال
دولت را به همت (۲۷) مردانه و غیر
وطنخواهانه خود با نیت حسنه استقبال
نموده باید بین الاکفاء مباحی و سریلند باشد
از آن جمله عمده الامراء العظام میرزا
علیخان سرتیپ کجوری است که همواره در
ایفای مراسم خدمتگذاری و مجاهدت
سابقه سالار میادین مبارزات بوده خاصه در
فتح نیکویه و قزوین و تهران و نقاط دیگر
شجاعت و جلالت فطری خود را باعلی
درجه موقع شهود و بروز آورده از این رو به
مقاد (۲۸) فضل الله المجاهدین علی القاعدین
و به تصویب (۲۹) امنای ملت و روسای
غازیان پاس خدمات صادقانه و مجاهدات

وزارت داخله

علیه تظلم کرده و تا حال از طرف اولیای
دولت و رفع تعدیات و احقاق حق اهالی
بذل توجهی نشده و بلکه عدم توجه هیئت
دولت باعث تجری مشارالیه و همراهان او
گردیده و از طرف دیگر میرزا احمدخان
[یک کمله ناخوانا] مشارالیه که معاون
تامینات نظمی است بخلاف وظیفه در
تخریب اهالی کجور شرکت و بفرستادن

۷۳۹۷

خلاصه عریضه علما و اهالی کجور از
مظالم و تعدیات سالار فاتح و کریم و نبی
نامان، خواجه‌وند در باب قتل شیخ محمد
تقی شریعتمدار و تیرباران کردن رعایا و
نهب سیصد هزار تومان اموال اهالی و هتک
احترام محترمین و تصرف املاک متصرفی
مُوروثی چاکران کراراً بمقام هیئت دولت

تفنگ و فشنگ سالار فاتح را مساعدت نموده و چند روز قبل هم با صدور حکم دولت علیه در جلوگیری از شرارت آنها میرزا احمدخان یک بار اسلحه فرستاده بود و بین راه گرفته تحویل ذخیره دولت گردید که بهترین شاهد صدق عرایض فدویان است علاوه بر نهب و غارت سابقه این اوقات نیز سردار اقتدار را دست‌آویز خود قرار داده و می‌خواهند بالکلیه این صفحات را مخروبه و اهالی را متواری نمایند کجا

اولیای دولت از دوازده بلوک کجور صرف‌نظر فرموده‌اند و معلوم هم نیست که دولت چه ملاحظه از این چهار نفر اشرار کجوری دارند تکلیف ما بیچارگان چیست استرحاماً استدعا داریم رعیت و اهالی مملکت را از پادشاه محبوب خود مأیوس نفرموده و توجهی در آسایش اهالی و رفع شرارت و تعدیات این چند نفر اشرار بفرمایند. (۳۱)

موقوف بامر مبارک است.

سند شماره (۳)

دولت علیه ایران وزارت داخله

نمره کتاب ثبت ۷۲۷۵

کارتن ۱۸ دو سیه ۶

ذکر نمره‌های قبل

شعبه تحریرات شهر ضمیمه ارسال در

ساعت

طهران خرم آباد تنکابن بتاریخ ۱۳۳۶

صادره تلگراف

جناب اجل آقای سالار فاتح

تصور می‌کردم که حوادث و تجربیات اینمدت طوری جنابعالی را به عواقب امور مطلع و از اقداماتی که کرراً معایب و مضار دیده و امتحان کرده‌اید منصرف کرده باشد که هیچگونه تحریک و دسیسه شما را از طریق مستقیم منحرف نکرده و تجربیات هر دوره گذشته را فراموش نخواهند کرد ولی متأسفانه راپورتهای داخله این عقیده را متزلزل و چنانکه توسط آقای میرزا احمدخان اعلام داشته و ابتدا تصور نمی‌کردم که جنابعالی خودتان را آلت دست و اجرای مقاصد امثال آقای سردار اقتدار و غیره قرار داده و ملتفت سود نتایج و اثرات

آن نباشید این است نظر به کمال (۳۲) محبتی که به جنابعالی (۳۳) دارم شمارا به معایب (۳۴) و مضرات این اقدامات متذکر داشته و هیچوقت راضی نمی‌شوم داخل در امری بشوید که شما را ثانیاً دچار زحمت و مشکلات و راحت و آسایش که بزحمت فراهم کرده‌اید متزلزل کنید سردار اقتدار هم ملتفت نیست و نمی‌داند که این حرکات چه نتایجی دارد البته او را نصیحت و از پاره خیالات منصرف و از مساعدت خودتان مأیوس و بالکلیه از اعمال و خیالات او دور و راضی نباشید که خدای نکرده یک مفاسد و مشکلاتی در آن صفحات تولید شود که اهالی دچار زحمت و خسارت و جنابعالی هم از اصلاح آن عاجز باشید این است که نصیحت و نظریات من به جنابعالی را حالی و منتظرم که کاملاً محاسن این نکات را احساس و نتیجه اقدامات اطلاع داده و یقین بدانید که ذکر اندک غفلت و اهمال در این باب شود مسئولیت آن به شخص شما متوجه خواهد شد. (۳۵)

امضا

مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکته

۲۲ رمضان: ۱۳۳۵

۱۴۶

دستخط تلگرافی ۱۱۸۰ زیارت و از مقام رفیع آنوزارت جلیله حیرت نمود که چه علت داعی شده بدون تحقیق بدین سختی دربارهٔ یکنفر شریر خونخوار تلگراف بفرمایند و لازم می‌داند محض اطلاع خاطر مبارک شرحی از اقدامات بی‌رویه حشمة الملک به عرض^(۳۶) برساند حشمة الملک را پارسال آقای سالار الملک محض بلدیت بهمراهی چند نفر قزاق بسر خانه و دارایی محمد اسمعیل خان پیشخدمت‌باشی روانه می‌کند به محض^(۳۷) ورود حشمة الملک به شوشتری ملک محمد اسمعیل خان بنای هرزگی و شرارت را می‌گذارد برادر محمد اسمعیل خان مقتول و دارائی محمد اسمعیل خان و رعیتش را غارت می‌کنند و بطوری این مسئله محقق است که برای احدی از اهالی گروس جای انکاری باقی نیست پس از ورود فدوی محمد اسمعیل خان و رعایا عرضحالی با ادارهٔ حکومتی دادند فدوی هم محض اینکه تصور غرض در آن نکنند جمعی از عموم آقایان علماء و تجار و اشراف و خوانین در دارالحکومه تشکیل داده با دقت به اظهارات^(۳۸) آنها رسیدگی کردند پس از مذاکرات بیشمار عمل آنها را بتراضی طرفین بمحضر چناب مستطاب شریعتمداری آقای حاج میرزا ابوالبشر مجتهد رجوع نموده در مرافعه بودند

دستخط تلگرافی مبارک شرف وصول یافت سپردم دیگر تعقیب از عمل آنها نشود ولی لزوماً این نکته را به عرض می‌رساند اهالی گروسی چهار پنج سال است بواسطهٔ انقلابات در دست این خوانین اسیر و مطالبات ده بیست ساله از آنها داشته که قدرت نفس کشیدن نداشته‌اند حالاً که فدوی آمده و مجلسی به اسم تحقیق مرکب از آقای کافی السلطنه و آقایان حاج حسن خان مؤتمن دفتر (که با اکثریت آرای اهل ولایت معین گردیده‌اند) تشکیل داده و بی‌غرض و ملاحظه احقاق حق می‌کنند قدری بخوانین که سائها خون رعایا و اهالی را مکیده‌اند شاق می‌آید و بدسایس غیر مرغوبه به اسباب تعطیل احقاق حق متظلمین و مظلومین را فراهم می‌کنند مردم هم بیش از ده سال طاقت سکوت ندارند و قادر هم نیستند مبالغها خرج کرده به عدلیه اقرب محل بروند اقامه دعوی کنند آنوقت هم آن عدلیه خارج بتواند خوانین گروس را حاضر کند یا خیر در این صورت خوبست وزارت جلیله عدلیه دامت عظمة یکنفر را بسمت ریاست عدلیه تعیین و سریعاً بگروس اعزام فرمائید که موجب آسایش عمومی فراهم گردیده مظلومین بدبخت بیش از این در مضیقه و فشار نباشند و حکومت هم از دست متظلمین آسوده گردد و اگرچه حتم می‌شود حکومت در فقدان عدلیه متظلمین را جواب و ترد نماید.^(۳۹)

[امضا] سالار فاتح

عریضه به امضای (۴۰) چهل و یک نفر از ایل خواجه‌وند کجورنشین مشعر بر تعدیات سالار فاتح و عبدالعلی خان و ضیغم السلطان که روسای ایل مزبور را از خدمت منفصل و بدستاری کریم نام کجوری تمام دارائی آنها را غارت و از هستی ساقط نموده‌اند و این حضرات با میرزا کوچک و جنگلیها همدست شده از هیچگونه تجاوزات بجان و مال و ناموس اهالی فروگذار نمی‌نمایند.

امهر روی پاکت با عنوان حسین بن علی
وزارت داخله

اداره شمال
قربان آستان مقدس مبارکت شویم.
امیدواریم از خداوند متعال روز بروز بر عمر و وجه حضرت مستطاب اجل اکرم افخم امجد اشرف ارواحنا له الفدا بیفزاید همیشه بر مسند عهد متمکن و برقرار باشند شکر حضرت رب‌العرش را می‌نمائیم که زمام آحاد را براناد به کف (۴۱) کفایت و ید تصرف حضرت اشرف و اکرار فرموده که کلیه ایران آسوده حال و به دعاگویی (۴۲) وجود مقدس مشغول باشند به تبریک تقدیم می‌داریم، مدت پنج سالست سالار فاتح و عبدالعلی خان و ضیغم السلطان کریم نامی از ایل کجور را که نه جزو رعیت کجور و نه نوکر جزو سوار خواجه‌وند بوده پدر کریم بابا نامی از ایل کجور می‌بایست هفت ماه خدمت بهمکاری‌های تمام نور کجور نماید کریم و اخوانش نزد اهل ولایت و ایل خواجه‌وند چوپان گاو و گوسفند بوده این حضرات جمع شده (یک کلمه ناخوانا) پشت پشت غلامان را منحل نموده و تمام دارائی ایشانرا بغارت برده که در طهران باستان مبارک متظلم هستند این حضرات محض پیشرفت (۴۳) کارهای خودشان میان رعیت غلامانرا آشوب کرده آنچه را بخواهند هرزه‌گی نمایند کسی جلوگیری از ایشان

نمایند حضرات بهمدستی مازندران و جنگل غلامان را چنان غارت نموده از احشام و اغنام و غیره چیزی از برای ما بیچارگان باقی نگذاشته با میرزا کوچک‌خان و مازندران متعهد شده بنای یاغی‌گری (۴۴) را گذاشته که مالیات محل ثلاثه را که دو سته ایشان دریافت داشته شرارت و یاغی‌گری ایشان شهرت نموده تا از طرف دولت اردوی سیار تشکیل شده محض دستگیری اشرارین و اخذ اسلحه بریاست سردار انتصار بکجور آمده سالار فاتح و سایرین بجنگل‌ها فراری و متواری شده دیدند در این ولایت نمی‌توانند بمانند بطهران آمده ایشانرا گرفته در یوسف آباد و باغشاه محبوس کرده آقای سردار انتصار آنچه را که از ما بیچارگان از گاو و گوسفند و اساس بیت که موجود بوده غلامانرا در محضر شرع قسم داده بغلامان رو نموده کلیه را در کتابچه نوشته و در ضبط جناب سردار هست پس از انقلاب طهران اشرارین به ولایت آمده جمعی اشرار ولایتی و غیر ولایت را جمع نموده شبانه بسر غلامان ریخته اموال غلامانرا بکلی غارت نموده و آنچه تظلم محکمه و بطهران آمده ناله کرده کسی به داد غلامان نرسیده تمامی اموال اردوی قزاق بسرکوبی و دستگیری میرزا کوچک‌خان و اشرارین محل ثلاثه و مازندران سالار فاتح و ضیغم السلطان و عبدالعلی خان برادر میرزا طاهر کلارستانی را بطهران آورده بنا بر همراهی که آقای وثوق‌الدوله با اشرارین داشته به علی‌رغم (۴۵) سپهسالار اعظم در طهران از ایشان کفیل گرفته حسب نظر بوده بستگان ایشان در جنگلها فراری بوده تا ژاندارم از برای اخذ اسلحه آمده بتدریج از ایشان وجه و جزئی اسلحه‌ئی هم بتدریج از ایشان گرفته، اسلحه در دست اشرارین بوده تا این موقع که میرزا کوچک‌خان سری برداشته و سواد کوئنها بنای غارت مردم را

گذاشته از طهران سالار فاتح و ضیغم السلطان و عبدالعلی خان برادر میرزا طاهر کلارستاقی نوشته‌اند کوچک منجیل ایک کلمه ناخوانا بلشویکی‌های رشت گرفته و از مازندران هم تا ایک کلمه ناخوانا آمده از شماها خبری نیست باید به رشت و مازندران چه جواب داد بستگان اشرارین شاهزاده علی سلطان نایب‌الحکومه کجور را گرفته لخت نموده و ژاندارم را خلع اسلحه کرده و عبدالعلی خان سلطان به قزوین سائرین به لواسان^(۴۶) و نور متواری شده‌اند آمده سروق غلامان حضرت حجه السلام آقای شیخ مهدی مجتهد را پالان کرده سر جناب سیدرضای نصب‌لو را ماست مالیده سوار شده از غلامان ایل کجور که چیزی باقی نگذاشته‌اند و نقداً آدم فرستادند از میزرا کوچک هم آدم خواسته‌اند. که به محل^(۴۷) ثلاثه تنکابن بیاورند اصلاً محض استحضاری خاطر مقدس مبارک عرضه داشته و محض رضای خدا غلامانرا کلیه رعیت محل ثلاثه از دست

این ظالمان و بلیه خطرناک نجات بدهید و مملکت خود را داشته باشید تاکنون از طرف جنگل و مازنداران کسی به محل ثلاثه نیامده ولی حالیه حضرات اشرارین کجور و کلارستاق مستقر هستند که ایشان را وارد نمایند محض رضای خدا بداد غلامان برسید از عدالت حضرت اشرف دور است که ناموس ما بیچاره‌ها در دست اجنبی بیفتد کلیه ناموس حضرت اشرف هستیم.^(۴۸)

ایام عهد دولت مستدام باد [امضاء]
از کجور مازندران به دارالخلافه تهران
ایل خواجه‌وند کجورنشین

السلام تعالی
باستان مقدس حضرت مستطاب اجل اکرم
افخمه امنع ارفع امجد اشرف آقای ریاست
الوزراء العظام ا دو کلمه ناخوانا اشرف باد

تاریخ ۲۰۹ شهر شوال المکرم ۱۳۳۸

سند شماره (۶)

چندین ساله فدوی را نموده‌اند لازم است جواب آنها را محض رفع اتهام و معلوم نمودن درجات صداقت خود در ورقات علیحده بعرض حضور مبارک برساند تا خاطر مبارک مستحضر و مسبوق باشد زیاده جسارت نورزیده امر امر شرف‌العالی اعلی دارد.
[امضاء] سالار فاتح.

۲۴ ۱۲۹۶

۲۷ شوال ۱۳۳۵

ضمیمه ۵ ورقه

تصدیق حضور مبارکت شوم پس از تقدیم مراسم فدویت و چاکری خاطر مبارک را تصدیق می‌دهد در روزنامه جریده کوکب ایران دو سه فقره توهین و اتهام به این فدوی زده و هتک شرف و ناموس

ادامه سند شماره (۶)

صدمات و خرابی و خسارت بعموم وارد شد با جمعیت گزافی از سوار و تفنگچی شخصی کناره می‌گرفتم و داخل تاخت و تازات همراهان ایشان نمی‌شدم در دوره آلمانها که البته خاطر مبارک مستحضر شده

۲۴ آ

۲۷ شوال ۱۳۲۵

نوشته‌اند اهالی کردستان محض شرارت فلانی را از شهر خارج کرده‌اند نمی‌دانم معنی شرارت چیست در دوره تهاجم حضرت والا شاهزاده سالار الدوله که آنهمه

به چه (۴۹) درجه بعزل بیشمار می ریختند ایداً خود را آشنا نمی نمودم در هجوم عثمانیها که رشته عایدات و تحصیلات از همه چیز بهتر بود تنفر می کردم در ورود اردوی دولت علیه و همچنین متصل در استقلال آب و خاک وطن عزیز خود سعی و جاهد بوده اگر شرارت این است غیر شرارات کدام است - اگر فدوی شرور بودم بایستی دفعه اول نباشد و تاکنون چندین مرتبه به وزارتخانهها (۵۰) و بمقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکه شکایات متعدده رسیده باشد تقریباً دو دانگ از کردستان دارائی و علاقه فدوی و فامیل خواهد بود و از ابتداء تهاجم شاهزاده سالار الدوله تا امروز بالغ بر هشت گزور دارائی خود و فامیل رفته و خسارت وارد آمده و مراتب شرف و نیکنامی این خانواده که مصروف تمام

حکام سی ساله کردستان بل قالبی از اهالی دارالخلافة که جز به اتسانیت و نیکنامی قدمی برنداشته ایم از شق القمر مشهورتر است با این ترتیب جز اینکه اگر این نسبت و اتهام حمل بر اجرای اغراض نفسانی نشود دلیل بدبختی است مهملی دیگر نمی توان قرارداد اگر رای مبارک بر این است که فدوی اینهمه با سوار و جمعیت شخصی و مخارج خود حاضر خدمت باشم یقین است از این اظهارات بی اصل و اساس جلوگیری خواهند فرمود و اگر رای مبارک بر این است که اشخاص صادق و دولتمخواه و خدمتگذار را به این وسایل از خدمت دلسرد و مأیوس بفرمایند آنهم بسته به میل (۵۱) مبارک حضرت اشرف روحی فدا است. (۵۲)

(امضاء) سالار فاتح

سند شماره (۷)

وزارت کشور اداره انتظامات

تاریخ: ۱۳۲۱/۲/۱ ماه ۱۳۲۱
شماره: ۵/۵۸۳ م

پیوست: ...

جناب آقای نخست وزیر

عطف به نامه شماره ۱۱۴ مورخه ۱۳۲۱/۱/۲ متضمن رونوشت نامه وزارت دارائی و گزارش رئیس املاک و گذاری مازندران معروض می دارد مرخصی آقایان خرده مالکین (۵۳) شمال که به تهران (۵۴) احضار شده بودند بفرموده آنمقام صورت گرفته ولی آقایان علی دیوسالار - نبی سارم - لطفعلی ملک مرزبان - و فضل اله پهلوان که اهالی نیز از آنها شکایاتی داشتند هنوز در مرکز متوقف و تحت نظر شهربانی می باشند (۵۵) توقیف آنها بایستی با موازین قانونی منطبق و بنا بر حکم دادسرا باشد برای اینکه تعقیب نامبردگان (۵۶) از طریق دادسرا انجام گیرد بنا بر تقاضای استانداری شمال از وزارت دادگستری تقاضا شد یک

نفر بازپرس مطلع به شمال مامور و اعزام دارند که با مراجعه به استانداری و کسب اطلاعات لازمه به شکایت شاکیان در تمام نقاط شمالی رسیدگی پرونده های لازمه را تنظیم و طبق مقررات نامبردگان را تحت تعقیب قانونی قرار داده در احقاق حق متظلمین نیز بدین طریق اقدام نمایند و اگر در مورد بزه های منتسبه به آنها پرونده هایی در محل موجود باشد آقای رئیس املاک و گذاری می توانند با مراجعه بدادستان محل قرار توقیف اشخاص مورد بحث را صادر نمایند تا بلافاصله بموقع اجرا گذارده شود. (۵۷)

از طرف وزیر کشور

وارسته

(امضاء)

نخست وزیر

(نمونه ۷)

تاریخ: ۱۰/۳

شماره: ۱۹۳۸۰۰

مستقیم

وزارت کشور

پیرو نامه شماره (۸۵۷۲) ۲۲/۴/۱۵
راجع به آزاد شدن (۵۸) آقای علی دیوسالار از
تحت نظر بودن اشعار می‌دارد (۵۹) نظر به
اینکه نامبرده به تعهد (۶۰) خود باقی بوده و
ملتزم هستند که برخلاف مقررات و
سیاست دولت شاهنشاهی اقدام ننموده و
هر موقع از طرف وزارت دارائی و با هر یک

از دوائر دولتی او را احضار کنند خود را با آن
اداره معرفی نماید دستور فرمائید نامبرده را
تا ششماه دیگر از تاریخ آخر آذرماه ۱۳۲۲ از
تحت نظر خارج و آزاد بگذارند. (۶۱)

نخست وزیر

خوب است آقای یمین اسفندیاری هم تعهد
کتبی بدهند.

آقای حجازی

آقای یمینی اسفندیاری تعهد کتبی کرده‌اند
تمدید شود.

دفتر نخست وزیر

اینجانب علی دیوسالار کجوری که
برخلاف حقیقت و به واسطه (۶۲) تحریک
اشخاصی از رفتن به مازندران وطن اصلی
خود ممنوع بوده‌ام و حتی از اداره کل
شهریاتی هم مرا به جای (۶۳) رفتن زنجان و
رسیدگی اموال شخصی خودم منع نموده
اینک در دفتر نخست‌وزیری حاضر شده
ملتزم می‌شوم که کما فی السابق برخلاف
مقررات و هیئت دولت شاهنشاهی اقدامی
ننموده و ضمناً هر موقع در طرف وزارت
دارایی و یا هر یک از دوائر دولتی احضار
شوم خود را در آن اداره معرفی نمایم

کجوری را هر یک از دوائر دولتی بخواهند
حاضر کنم و با اطلاع کاملی که (۶۴) از اخلاق
آقای دیوسالار دارم کاملاً اطمینان می‌دهم و
متعهدم که هیچگونه اقدامی که به ضرر
سیاست دولت شاهنشاهی باشد از طرف
ایشان در هیچ کجای کشور بروز و ظهور
نماید. شرط این تعهدنامه بنده تا آخر
آذرماه ۱۳۳۲ خواهد بود. اسدالله یمینی
اسفندیاری

(امضاء)

هفتم تیر ۱۳۳۲

تضمین بالا را از تاریخ اول دی ماه ۱۳۳۲
برای مدت ۶ ماه دیگر تبدیل و تمدید
می‌نمایم. (۶۵)

۳۲/۹/۲۸

(امضاء)

هفتم تیر ۱۳۳۲ ش.

علی دیوسالار

اینجانب اسدالله یمینی اسفندیاری
تعهد می‌کنم هر موقع آقای علی دیوسالار

پانویس‌ها:

۱. علی دیوسالار، بخشی از تاریخ مشروطیت، یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق، تهران آذر ۱۳۳۶، ص ۲.
۲. کالج یکی از مناطق و روستایی شهرستان علمنده سازندگان می‌باشد که در حدود ۳۰ کیلومتری آن واقع است.
۳. دیوسالار. یادداشت‌های تاریخی ص ۳.
۴. همانجا، ص ۷.
۵. دیوسالار. یادداشتهای تاریخی ص ۳۰.
۶. همانجا ص ۳۳.
۷. کمیته ستار، کمیته آزادیخواهی بود که در خانه معزالسلطان و میرزا علی محمدخان تربیت و میرزا علی مغازه و چند نفر ایرانی دیگر و سه ارمنی از جمله بفرم، آراشس و ترس عضو آن کمیته بودند.
۸. عبدالحسین نوایی، فتح تهران، گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت، تهران انتشارات بابک، اسفند ماه ۱۳۵۶، ص ۲۹.
۹. معزالسلطان یا سردار محی، که اسم اصلی‌اش عبدالحسین خان رشتی بود. او از انقلابیون مشروطه‌خواه بود که در جریان بمباران مجلس به اروپا گریخت و بعد از ملل شدن پیشرفت کار مشروطه خواهان در تبریز دوباره به رشت آمده و در عملیات فتح تهران به عنوان یکی از فرماندهان نظامی، نقش موثری ایفا کرد.
۱۰. امیر عبدالصمد خلعتبری، یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی، به اهتمام محمود تفضلی، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۲، ص ۹۶.
۱۱. مهدی سلکزاده، انقلاب مشروطیت ایران، تهران کتابفروشی ابن سینا، اسفند ۱۳۳۲، جلد ششم، ص ۲۸۴.
۱۲. دیوسالار، یادداشت‌های تاریخی، ص ۱۰۸.
۱۳. باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب، چاپ اول تهران، ۱۳۶۹ جلد اول: ص ۳۶۴.
۱۴. بارفروش، نام قدیم شهرستان بابل است که در شهریور ۱۳۱۴ بنابه تصویب هیئت وزیران نام «بارفروش» به بابل بدل گردید. دکتر محمد معین فرهنگ فارسی، جلد پنجم، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۲۵.
۱۵. علی‌آباد، نام قدیم شهرستان شاهی [قائم‌شهر کنونی] است که در شهریور ۱۳۱۴ بنابه تصویب هیئت وزیران نام «علی‌آباد» به شاهی مبدل گردید. معین، فرهنگ فارسی جلد پنجم تهران ۱۳۴۵ ص ۸۸۳.
۱۶. دیوسالار، یادداشت‌های تاریخی، ص ۱۱۳.
۱۷. روزنامه ایران نو، سال اول، شماره ۵۷، چهارشنبه ۱۹ شوال ۱۳۲۷، ص ۱.
۱۸. ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، نشر سازمان انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۴۸، چاپ سوم، ص ۴۶۷.
۱۹. همانجا ص ۳۶.
۲۰. همانجا ص ۳۸.
۲۱. دیوسالار، یادداشت‌های تاریخی، ص ۱۱۴.
۲۲. همانجا ص ۳۸.
۲۳. روزنامه نجات ایران، ۲۴ آبان ۱۳۲۶، شماره ۹۲۶، ص ۴.
۲۴. سند شماره ۲، کد سالار فاتح، شماره تنظیم ۲۹۳۰۰۲۹۹۴، محل در آرشیو ۲۴۵۱۳ ب آ.
۲۵. دیوسالار، یادداشت‌های تاریخی، ص ۱۱۰.
۲۶. همانجا ص ۶۸.
۲۷. اصل: بهمت.
۲۸. اصل: بمفاد.
۲۹. اصل: بتصویب.
۳۰. سند شماره ۱، یادداشت‌های تاریخی، دیوسالار ص ۱۰۹.
۳۱. سند شماره ۲، کد سالار فاتح، شماره تنظیم ۲۹۳۰۰۲۹۹۴، محل در آرشیو ۲۴۵۱۳ ب آ.
۳۲. اصل: بکمال.
۳۳. اصل: بجنابعالی.
۳۴. اصل: بمعایب.
۳۵. سند شماره ۳، کد سالار فاتح، شماره تنظیم ۲۹۳۰۰۲۹۹۴، محل در آرشیو ۲۴۵۱۳ ب آ.
۳۶. اصل: بعرض.
۳۷. اصل: بمحض.
۳۸. اصل: باظهارات.
۳۹. سند شماره ۴، کد سالار فاتح، شماره تنظیم ۲۹۳۰۰۲۹۸۱، محل در آرشیو ۲۴۴۲۹ ب آ.
۴۰. اصل: بامضای.
۴۱. اصل: بکف.
۴۲. اصل: بدعاگویی.
۴۳. اصل: پیش رفت.
۴۴. اصل: باقی‌گیری.
۴۵. اصل: بعلى رقم.
۴۶. اصل: بلواسان.
۴۷. اصل: بمحل.
۴۸. سند شماره ۵، کد سالار فاتح، شماره تنظیم ۲۹۳۰۰۱۷۰۶، محل در آرشیو ۲۵۲۲ ظ ۲ ب آ.
۴۹. اصل: بیجه.
۵۰. اصل: بوزارت خاتنها.
۵۱. اصل: بمیل.
۵۲. سند شماره ۶، کد سالار فاتح، شماره تنظیم ۲۴۰۰۰۷۷۰۴، محل در آرشیو ۱/۶۰۹ ب آ.
۵۳. اصل: خورده مالکین.
۵۴. اصل: بتهران.
۵۵. اصل: میباشند.
۵۶. اصل: نامبرده‌گان.
۵۷. سند شماره ۷، کد سالار فاتح، شماره تنظیم ۲۹۳۰۰۴۹۹۲، محل در آرشیو ۵۴۶۲۵ ب آ.
۵۸. اصل: بآزاد شدن.
۵۹. اصل: میدارد.
۶۰. اصل: بتعهد.
۶۱. سند شماره ۸، همان شماره تنظیم.
۶۲. اصل: بواسطه.
۶۳. اصل: بجای.
۶۴. اصل: کاملیکه.
۶۵. سند شماره ۹، همان شماره تنظیم.